

## عقیده صبا درباره موسیقی ایران

ورنه آتشکده عشق کجا می‌میرد  
این صبوری نتوانم که صبا می‌میرد  
که دل‌انگیزترین نغمه سرا می‌میرد  
کاخ‌ترین کویکبه ذوق و صفا می‌میرد  
شهریار

عمر دنیا بر آمد که صبا می‌میرد  
صبر کردم به همه داغ عزیزان یا رب  
به غم‌انگیزترین نوحه بنالی ای دل  
شمع دلها همه گو اشک شو از دیده بریز

چند ماهی است که تلویزیون هر دو سه روز یک‌بار، بین برنامه‌ها، نوای آهنگی را پخش می‌کند که به گوش من و شاید اغلب و حتماً همه گیلانیان آشناست. اسم آهنگ «ملیجک» است و از ساخته‌های جاودانه استاد ابوالحسن صبا. نام محلی این ترانه دل‌انگیز با لهجه گیلکی «زرده ملیجک» یا، زرده ملیجی (= Malijey) است که فارسی زبانها آن را «ملیجک زرد» می‌گویند.

استاد صبا فرزند میرزا ابوالقاسم خان کمال‌السلطنه و او فرزند صدرالحکما و این یک فرزند محمودخان صبا ملک‌الشعراى عهد ناصری است (۱۲۳۸-۱۳۱۱ ق) که خود زاده ۱۲۸۱ بود. در نوجوانی شوق و ذوق فراگیری موسیقی در او تجلی کرد، پدرش طبیعی بود آشنا به موسیقی و علاقه‌مند به آن، مقلدات آشنائی صبا در موسیقی را برایش فراهم نمود، سپس برای تعلیم بیشتر فرزند را به اساتید موسیقی اروپائی که بعد از جنگ جهانی اول به ایران آمده بودند سپرد. صبا نواختن ویلون و سنتور و تار را نزد آنان آموخت و هنر خویش را به نیمه راه کمال رسانید. آنگاه در هنرستان عالی موسیقی که توسط علینقی وزیری تأسیس یافته بود به تکمیل معلومات پرداخت، به تدریج خود آهنگهای ایرانی را با آلات موسیقی ابداع نمود.

پس از فراغت از تحصیل در هنرستان، مأمور تشکیل هنرستان موسیقی در رشت گردید، چند سالی در گیلان اقامت ورزید و با علاقه‌مندی و شوق فراوانی به تعلیم موسیقی به جوانان گیلانی مشغول بود. از جمله برای گردآوری ملودیها و نواهای متنوع و آهنگین محلی با اغلب موسیقدانان و نوازندگان گیلانی تماس حاصل نمود، از جمله منطقه «اسبیلی» از توابع دیلمان<sup>۱</sup> در جنوب گیلان را پشت‌سر گذاشت. در این محل بود که با هنرمند و نوازنده معروفی به نام اکثر تارچی که در نواختن تار مهارت داشت آشنا می‌شود. انس و علاقه‌ای بین صبا و این هنرمند دیلمانی به وجود می‌آید که سالها ادامه داشت. هنگامی که صبا مأموریتش پایان یافت و در تهران بود، اکبرخان بیمار می‌شود و در بستر مرگ و در حال احتضار می‌افتد، درخواست ملاقات صبا را می‌نماید. صبا از تهران بسر بایش حاضر می‌شود و بیمار محضرت از وی درخواستهایی داشت که همه اجابت می‌شود، از جمله اینکه

۱- ملیجه، ملیجی (به لهجه گیلکی) یعنی گنجشک - زرده ملیجی یعنی گنجشک کوچولوی که پرهای آن زرد باشد. این پرند به هنگام پرواز نوای ظریفی از بالهایش برمی‌خیزد که روح بخش است.  
۲- دیلمان منطقه سرسبز و کوهستانی است که در جنوب گیلان واقع شده و از قدیم ایام زادگاه موسیقی و هنر و شعر و ادبیات بوده. مردمان این منطقه را گالش می‌گویند. اسبیلی (= Esbily) از توابع دیلمان است که تابستانهای بسیار خنک و باصفائی دارد و بصورت تیلانق از آنجا استفاده می‌شود.

آهنگ «شتر زنگ»<sup>۳</sup> را برایش بنوازد. پنجه سحرآمیز استاد صبا به حرکت درمی آید و نغمه جانسوز و گوش نواز ویلن صبا، به آرامی و اندک اندک روح از بدن اکبرخان جدا می سازد و او را به ابدیت رهسپار می سازد.

صبا چند صباچی که در دیلمان اقامت گزیده بود از آوای پرواز پرندگان در آن سامان الهام می گیرد، و آهنگهایی پدید می آورد که یکی از آنها زرده ملیجک در مایه دشتی در عرصه موسیقی ایران درخشش می یابد و ماندگار می ماند.

باری همه می دانند که استاد صبا یکی از مفاخر بزرگ موسیقی در چندین دهه ساله اخیر ایران است. شاگردان زیادی را تعلیم داده است که همه پیادگار عمر پرنور اویند. نوشته اند استاد بقدری به کارش عشق می ورزید که گاهی نتهای موسیقی را پشت قوطی کبریت، یا روی یک تکه کاغذ باطله، یا در جاشیه روزنامه می نوشت. صبا هنرمندی بود با شخصیت ممتاز که میهنش را با همه مظاهری که در آن وجود داشت دوست می داشت، پرکار بود، با شوقی زایدالوصف زحمت می کشید، هنر ملی و سنتی ما را گرامی می داشت و با دینة احترام می نگرست، به آفرینندههای بارزش خود علاقه مند بود. صبا روز ۲۹ آذر ۱۳۳۶ درگذشت. یک ماه پس از درگذشت استاد در یکی از مجلات<sup>۴</sup> پاره ای یادداشتها که از وی به یادگار مانده بود توسط فریدون رهنما گردآوری و چاپ شد که برای تجدید یاد از رهنما و صبا برای علاقه مندان موسیقی چاپ می شود.<sup>۵</sup>

محمد رسول دریاگشت

## یادداشتهای ابوالحسن صبا

### موسیقی ایران

اساس موسیقی ایران روی گامهای قدیم ترتیب داده شده و چون گامهای مزبور قابل دور نبوده است، یعنی فواصل یک اندازه ندارند تا بتوان دور زد (به همین دلیل سازهای پرده ای متحرک است تا هرگاه مختصر دوری لازم بود با حرکت ایجاد شود) لذا علما برای تنوع موسیقی به وسیله درجات گام، و ایست روی هر درجه ای از گام، حالت بخصوصی را جلوه می دادند. طبعاً با چند گامی که فعلاً در موسیقی ایرانی وجود دارد، و بخصوص خالیه که همه با نت آشنائی پیدا کرده اند و تمام قطعات تقریباً روی کاغذ آمده، محدودیت موسیقی برای اشخاصی که وارد می شوند کاملاً هویندا است، بخلاف سابق که هر نواز لاقلاً بایستی پانزده سال وقت خود را برای فرا گرفتن، یعنی در ذهن داشتن قطعات صرف کند و به نظرش عالمی بوده است.

هرچند موسیقی اروپائی دارای دوگام بیشتر نیست، لیکن به واسطه اینکه تنوع

۳- شتر زنگ یعنی زنگ شتر که نام آهنگی است محلی و مربوط به همان منطقه دیلمان که یکی دیگر از ساخته ها و پرداخته های استاد ابوالحسن صبا است.

۴- مجله صدف، شماره ۵، سال ۱۳۳۶ - ص ۳۳۲.

۵- سه کتاب از استاد صبا به نامهای: سه دستور ویلن، سه دستور سنتور، دستور سه تار باقی مانده است.

موسیقی را با دور زدن، یعنی از گامی به گام دیگر رفتن، احداث می‌نمایند، لذا تنوع بسیار است..... باید موسیقی ایرانی را که فعلاً به واسطه سوختن کتابخانه‌ها بدان دسترسی نداریم پیدا کرد و ماحصل تعزیه‌ها همان قسمتهائی است که فعلاً هفت دستگاه نزد ما باقی مانده.

گامهای ایرانی به واسطه نداشتن فواصل يك‌اندازه، قابل دور نیستند، یعنی اگر فاصله پرده را ثلث و یا ربع فرض کنیم چون این ثلث و ربع قطعی نیست لذا دور در آن غیر مقدور است.

بهمین دلیل سازهای پرده‌ای ما پرده هاشان متحرك است تا اگر احیاناً موسیقیدانی خواست از يك گام به گام دیگر برود و با مانع پرده نامناسب برخورد کرد بتواند آن را با حرکت دادن به بالا یا همچنین تغییر صورت تنظیم کند. بهر حال اگر این دور چند بار عوض شود طبعاً به صداهای نامطلوبی خواهد رسید که لاعلاج در تغییر آنها بکلی هسته صدا از هم گسیخته خواهد شد و مراجعت به دور اولی مقدور نبوده و سر درگم خواهد شد...

قبل از اینکه نت در ایران معمول شود، چون اشخاص با گوش موسیقی را می‌آموختند، هسته کلیه گامها و درجاتشان البته به نظر آنها فوق‌العاده می‌آمده است، لیکن امروز به واسطه بودن نت و نوشتن قطعات با نت، موسیقی ایرانی محدود شده است، ولی نباید تصور کرد که موسیقی ایرانی حقیر و کوچک است. البته يك نابه شاید بتواند مشکلات را از راه برداشته موفق شود. ضمناً اشخاص تازه وارد نباید تصور کنند که در حال حاضر موسیقی ایرانی چیزی نیست و فوراً موفق می‌شوند، زیرا تنها مطلب علمی کافی نیست، بلکه حالت و نوآس هم مزید بر علت است و فی‌البداهه سرائی هم چیز دیگر...



موسیقی ایرانی موسیقی محلی است، یعنی مخصوص این آب و خاک است و در جای دیگر دنیا این قسم موسیقی معمول نیست. این موسیقی تا سی سال قبل که هنوز تمدن اروپائی در شتون ما رخنه نکرده بود برای حوائج و ضرورت ما کافی بود، یعنی قدما و مطلقین و علمای ما نغمه‌ها و گوشه‌های موسیقی ما را از کلیه ولایات، قصبات و ده‌ها از خواندن افراد جمع آوری کرده و مجموعه‌هائی به نام دستگاه تنظیم کرده و مورد استفاده قرار می‌داده‌اند. مثلاً در مجالس خصوصی که درك موسیقی افراد زیاد بود از اساتید درجه يك که عنده آنها در هر دوره‌ای بیش از سه نفر نبود، دعوت می‌کردند و چند نفر هم مشرب که ذوقشان درویش مآبانه بود از محضر استاد که گاهی هم يك خواننده درجه اول و يك ضرب‌گیر درجه اول در آن حضور می‌یافت استفاده می‌کردند. بدین معنی که استاد در سکوت کامل محضر شروع به نواختن پیش‌درآمد (که در اواخر متداول شده بود) می‌نمود و ضرب ملایمی با او همراهی می‌کرد، سپس شروع به زدن آواز مربوط به همان دستگاهی که پیش‌درآمد را زده است می‌کرد. خواننده هم

در موقع مناسب شروع به خواندن می نمود. در حقیقت يك مغازله‌ای بین خواننده و ساز جریان داشت و افراد مجلس را هریک به تفکری عمیق فرو می برد تا اینکه به توسط تصنیف که موزون بود آن سکوت و آرامش شکسته می شد و حالت وجد و سروری به اهل مجلس دست می داد که گاهگاهی اهل مجلس یا خواننده تصنیف هماهنگ می شدند و شور و ولوله دست می داد...

بهترین جوانان که صدای خوب داشتند از کوچکی نذر می کردند که در تفریه شرکت کنند و در ماههای محرم و صفر همگی جمع شده و در تحت تعلیم معین که شخص وارد در عالم موسیقی بود تربیت می شدند. این بهترین موسیقی‌ای بود که قطعات و مقامها منطبق با موضوع می شد و هر فردی مطالبش را با شعر و آهنگ رسا می خواند. تاکنون تفریه بوده است که موسیقی را حفظ کرده. متأسفانه نمی دانم در آتیه چه چیزی ضامن حفظ موسیقی خواهد بود؟



از دوره ناصرالدین شاه به بعد چون موضوع نظام در ایران رایج شد، دسته‌های موزیک هم توسط اروپائیا متداول گردید که از مارشها، والسها و سرودهای اروپائی استفاده می شد. چنانچه هنوز هم متداول است. بعداً هم ایرانها به تقلید از آنها الهام گرفتند و مارشها و سرودهایی ساختند که اقتباس از روش اروپائی بود، و به صرف اینکه شعر فارسی دارند نمی توان آنها را موسیقی ایرانی پنداشت.

به هر حال این مواردی بود که قدما از موسیقی استفاده می کردند و موسیقی مورد دیگری نداشت و تا سی سال قبل که هنوز تمدن اروپائی در شئون ما رخنه نکرده بود، همین تسلی خاطر ما را فراهم می کرد. ولی حالیه که آرزو و امیال و تمنیات ما به واسطه تمدن اروپائی اوج گرفته، متحیر هستم با این موسیقی ما جوانها چه می خواهند بکنند؟

می گویند موسیقی ایرانی مغموم است و باید موسیقی نشاط انگیزی جای آن گذاشت. اگر موسیقی نشاط انگیزی ساخته شود که ریشه و مبنای آن از موسیقی ایرانی آب نخورد، دیگر آن را نمی توان موسیقی ایرانی نام نهاد، و اگر مبنای موسیقی مغموم باشد چطور می توان از آن موسیقی بشاش و خندان بوجود آورد؟

روحیه ایرانی مغموم بوده و هنوز مغموم است. این غمزدگی در کلیه شئون و تمام اشعار و موسیقی ما موجود و نهفته است. به عبارت دیگر تراوش درونی و قلبی ماست که خواه ناخواه ابراز می داریم. پس اگر بخواهیم موسیقی نشاط آور داشته باشیم اول در درون و قلب خود ایجاد بشاشت و نشاط بنمائیم (ساختگی خیر) آن وقت طبیعتاً موسیقی ما هم که تراوش روح ماست نشاط آور خواهد شد...

همانطور که انسان احتیاج به درك لذات از قبیل ماکولات برای لذت ذائقه و دیدن مناظر و اشیاء خوب برای لذت دیده و بوئیدن گلها و عطریات برای لذت شامه و غیره و غیره دارد، همینطور هم احتیاج به شنیدن موسیقی خوب برای لذت سامعه دارد...